

نافرمانی مدنی از کدام منظر

ح. محسنی

بعد از تسخیر نهادهای انتخابی توسط اصلاح‌طلبان، دیگر روشن شده بود که عقب‌راندن دستگاه ولایت از مواضع قدرت از طریق شکاف در درون بالائی‌ها دوره‌اش سپری شده و توده‌های مردم باید اهرم‌های جدید مبارزه را وارد میدان کنند. این اهرم‌های مبارزه نمی‌توانست اساساً قانونی باشند بل که عمدتاً می‌بایست خصلت فراقانونی به‌خود بگیرند. یکی از این اهرم‌ها نافرمانی مدنی است که نیروهای معینی منجمله سازمان ما آن‌ها را طرح و پیش‌نهاد کرده‌اند. این تاکتیک در بین نیروهای سیاسی واکنش‌های مختلف و گوناگونی برانگیخت. من در این‌جا تلاش می‌کنم به پاره‌ای از این انتقادات که به نافرمانی مدنی ایراد شده به طور فشرده و مختصر پاسخ گویم.

قرائت ایدئولوژیک یا سیاسی از نافرمانی مدنی

از نافرمانی مدنی قرائت‌های مختلفی وجود دارد، برخی‌ها از قرائت ایدئولوژیک دفاع می‌کنند و برخورد سیاسی به این تاکتیک را مورد انتقاد قرار می‌دهند. سئوالی که در این رابطه وجود دارد این است که موضع اصولی در این باره چیست و از کدام‌یک از قرائت‌های ایدئولوژیک یا سیاسی باید دفاع کرد؟

منظور من از قرائت ایدئولوژیک قرائتی است که در آن آموزه‌ها به حقایق جاودانی تبدیل می‌شوند که جهان و واقعیت باید در برابر آن زانو زنند و خود را با آن انطباق دهند. و قرائت سیاسی قرائتی است که آموزه‌های آن نسبی و مشروط به واقعیت است نه واقعیت مشروط به آن.

تردید نیست که من از قرائت سیاسی از نافرمانی مدنی دفاع و از این شیوه مبارزه در حد یک تاکتیک سیاسی و روش مبارزه حمایت می‌کنم. در مبارزه سیاسی به طور کلی و در اتخاذ تاکتیک به‌طور مشخص حرکت از اعتقادات فلسفی و ایدئولوژیک همیشه نه تنها کمک کننده نیست، بل که گاهی اوقات این امر باعث می‌شود که چشم بر روی واقعیات بسته شود. تاکتیک مسئله‌ای است در قلمرو سیاست و سیاست مقوله‌ای است که با مکانیک نیروها و چالش بین نیروهای سیاسی - اجتماعی ارتباط دارد. کسی که صرفاً از منظر فلسفی حرکت کند و نخواهد توازن قوای واقعی درگیر در صحنه نبرد را به طور عینی مشاهده کند، راه تحقق همان اعتقادات فلسفی خود را مسدود می‌کند. من در برخورد به مساله تاکتیک از روش برخورد لنین بیش از گاندی دفاع می‌کنم. گاندی هرچند در کاربست این تاکتیک به نحو درخشانی عمل کرده و لنین و جریان سیاسی او از این شیوه مبارزه استفاده نکرده است معهداً در فرمول‌بندی و صورت‌بندی مقوله تاکتیک، او به ایده‌آلیزه کردن این روش مبارزه مبادرت ورزیده و لنین حق مطلب را ادا کرده است. منطق دفاع از روش لنین نیز روشن است. این دفاع نه به خاطر این که لنین برآمده از سنت چپ است، بلکه به خاطر این است که او به مسئله به شیوه تاریخی و مشخص برخورد می‌کند. در حالی که برخورد گاندی با مسئله نافرمانی مدنی یک برخورد فراتاریخی است. این نکته را از نگاهی که گاندی به ثورو دارد بهتر می‌توان مشاهده کرد. گاندی که تحت تاثیر آدمی نظیر ثورو بوده در جاهایی با درک او از نافرمانی مدنی مرزبندی کرده است. او می‌گوید: "نافرمانی مدنی، به معنای امتناع از اجرای قوانین غیراخلاقی است. تا آن‌جا که من می‌دانم، این اصطلاح توسط ثورو برای توضیح مقاومت خویش در برابر قوانین دولت طرفدار برده‌داری، ابداع شده است. او برای ما یک رساله استادانه بر جای نهاده، اما ثورو، احتمالاً یک قهرمان بدون قید و شرط عدم خشونت، نبوده است." (۱) ثورو نیز بر عکس لازم دیده است که به ناکافی بودن نافرمانی مدنی تاکید کند و گاهی اوقات از کاربرد قهر حرف به میان آورد. او می‌گوید: "یک‌بار که تفنگ‌های Sharpe و رولورها با هدف خوب، به کار گرفته شدند، و این ابزار، در دست‌هایی قرار گرفت که می‌دانند چگونه از آن استفاده کنند [...] دیگر مسئله این نیست که از چه سلاحی استفاده می‌شود، بل که مهم آن است که با چه نیتی مورد استفاده قرار می‌گیرند." (۲)

البته ناکافی بودن نافرمانی مدنی چیزی نبود که گاندی آن‌را نادیده بگیرد. او با این که به نحو ایدئولوژیک و فلسفی از سائیاگراها و فلسفه عدم خشونت دفاع می‌کند، در جایی ضروری دیده است که استفاده از اهرم‌های دیگر مبارزه را مورد

تأکید قرار دهد. به عنوان نمونه گاندی می‌گوید: 'نخستین شرط لازم در هر مقاومت مدنی، چه از جانب هم‌کاران مقاومت باشد چه عامه مردم، ضمانت علیه بروز خشونت. اگر خشونت بروز کرد، نمی‌توان گفت که تحریک دولت بوده است یا کار کسانی که با مقاومت مدنی خصومت داشتند. روشن است که مقاومت مدنی نمی‌تواند در جو خشونت شکوفا شود. البته این بدان معنا نیست که منابع ساتیاگراها به آخر می‌رسد. باید جز عدم هم‌کاری مدنی راه‌های دیگر جست.' (۳) چنان‌که مشاهده می‌کنیم نظریه‌پردازان نافرمانی مدنی آن را نه یک تاکتیک برای همه دوره‌های مبارزه می‌دانستند و نه آن را یک عصای جادویی می‌انگاشتند که بتوان با آن همه موانع را از پیش پای برداشت.

نافرمانی مدنی یک تاکتیک عمومی یا مرحله‌ای است؟

عده‌ای از تاکتیک نافرمانی مدنی به گونه‌ای دفاع می‌کنند که گویا یک امر عمومی، دائمی و فراتاریخی است. آن‌ها خصلت محدود، مشخص و مرحله‌ای بودن نافرمانی مدنی را نادیده می‌گیرند و آن را برای همه عصرها و نسل‌ها تجویز می‌کنند. نافرمانی مدنی اما قبل از هر چیز یک تاکتیک است و بهترین تاکتیک روی زمین هم محصول شرایط زمان و مکان خاص خود می‌باشد و به نیاز شرایط مبارزه در یک موقعیت سیاسی مشخص جواب می‌دهد و با تغییر وضعیت و با تحول شرایط مبارزه فلسفه وجودی آن تاکتیک از بین می‌رود. بنابر این تاکتیک‌ها تابع شرایط و تابع استراتژی مبارزه‌اند و در خود و فی‌نفسه نباید بیش از حد معینی مورد توجه قرار گیرند. تاکتیک‌ها به درجه‌ای که به هدف کمک می‌کنند باید در نظر گرفته شوند.

در جنبش چپ ما متأسفانه تاکتیک به هویت جریان‌ات سیاسی تبدیل شده است. در حالی که تاکتیک با تحول شرایط سیاسی - اجتماعی می‌تواند مدام تغییر کند. یک جریان سیاسی می‌تواند بی‌نهایت از اشکال مختلف تاکتیکی استفاده کند. حتی گاهی اوقات جریان‌ات مختلف با ماهیت‌ها و جهت‌گیری‌های سیاسی مختلف می‌توانند در یک مورد معین تاکتیک مشابه اتخاذ کنند. تاکتیک تا حدودی یک امر خنثی است و به درجه‌ای که به هدف کمک می‌کند باید مورد توجه قرار گیرد. بنابراین نافرمانی مدنی یک تاکتیک مبارزه برای دوره حاضر است و به نیازهای این مرحله از مبارزه پاسخ می‌دهد. شاخص‌های این وضعیت نیز چنین است که اشکال قانونی مبارزه به بن‌بست رسیده ولی مردم برای مبارزه رویارو و مستقیم و تعرضی آمادگی ندارند. به عبارت دیگر مردم از طریق اهرم‌های قانونی نمی‌توانند پیش‌روی کنند اما توانایی هم ندارند که قوانین رژیم را درهم شکنند. در چنین شرایطی است که قوانین رژیم را زیر پا می‌گذارند و باید و نبایدهای آن را نقض می‌کنند. آن‌هم از طریق امتناع و نقض آن در عمل. در این دوره به قول گرامشی که "توازن قوای فلج" حاکم است ارزش‌های اخلاقی فرهنگی سیاسی حاکمیت زیر سؤال رفته است اما ارزش‌های بدیل در میان مردم شکل نگرفته است، اراده یک‌طرف نبرد اعمال نمی‌شود بلکه در بهترین حالت حریفان در حال مبارزه سعی می‌کنند اراده طرف مقابل را با اختلال مواجه سازند. در این شرایط هر طرف صحنه نبرد بیش از آنکه راه پیشروی خود را هموار سازد سعی می‌کند پیشروی دشمن خود را مختل سازد. در این دوره‌ها مبارزه سلبی بر مبارزه ایجابی غلبه دارد، پیش‌گیری بر پیشروی برتری دارد. در چنین شرایطی مردم به تاکتیکی نیاز دارند که بتواند همه نیروهای خودی را متشکل و بسیج نماید و در عین حال نیروهای سرکوب رژیم را پراکنده و فرسوده کند. چنین تاکتیکی باید بخش‌های عقب مانده و نیروهایی که هنوز آمادگی مبارزه رودررو پیدا نکرده‌اند را به خود جلب نماید. تاکتیک نافرمانی مدنی پاسخی است به شرایط موجود و در عین حال زمینه‌های فراتر رفتن از شرایط موجود را فراهم می‌آورد. بنابراین روی آوردی به نافرمانی مدنی نه از روی شیفتگی به راه‌های فراقانونی است نه یک ماجراجویی جنون‌آمیز توسط نیروهای سیاسی. آن‌چه باعث شده است که تاکتیک نافرمانی مدنی و مبارزه فراقانونی در دستور کار مردم قرار گیرد اساساً اشباع شدن و به بن‌بست رسیدن راه‌های قانونی است.

نافرمانی مدنی تاکتیکی برآمده از سنت غیر چپ

گاهی با این انتقاد روبه‌رو می‌شویم که تاکتیک نافرمان مدنی از سنت مارکسیستی برنیامده و غالباً از سنت اندیشه‌ورزان مذهبی نظیر هنری ثورو، تولستوی، گاندی، لوترکینگ برآمده است. استفاده یک نیروی چپ از تاکتیکی که از سنت دیگری آمده چگونه قابل توجیه است؟

در سنت جنبش کارگری تاکتیک‌های مهمی متولد شده، به کار گرفته شده و در سنت فکری مارکسیستی تئوریزه و صورت‌بندی شده است. اما در گنجینه مبارزات مردم نه تاکتیک‌های مبارزه به تاکتیک‌های جنبش کمونیستی منحصر می‌شود و نه در سنت کمونیستی همه تاکتیک‌های مبارزه بکار گرفته شده است. پاره‌ای از تاکتیک‌ها از سنت مبارزات آزادی‌خواهان ملی متولد شده، پاره‌ای از آنها از سنت مذهبی بیرون آمده است. یک جنبش معطوف به آزادی و دموکراسی نمی‌تواند چشم خود را بر روی اشکال مبارزه و تاکتیک‌های درخشان سنت‌های مختلف بیند و آنها را نادیده بگیرد. هم‌اکنون جنبش کارگری بدون استفاده خلاقانه از تاکتیک‌هایی که از سنت جنبش سبزها یا فمینیستی سربرآورده است نمی‌تواند مبارزه مؤثری را سازمان دهد.

لنین به درستی می‌گوید "فرق مارکسیسم با همه اشکال بدوی سوسیالیسم در این است که جنبش را به هیچ شکل خاصی از مبارزه متعهد نمی‌سازد. متنوع‌ترین اشکال مبارزه را می‌پذیرد، آنها را "سرهم‌بندی نمی‌کند"... مطلقاً با همه طرح‌های انتزاعی و همه نسخه‌های جزئی مخالف است... خواهان برخورد دقیق با مبارزه توده‌ای در حال پیش‌روی است... بنابر این... قطعاً هیچ شکل مبارزه را نفی نمی‌کند... مارکسیسم... از شیوه عمل توده‌ای یاد می‌گیرد و برای یاد دادن شکل‌های مبارزه ابداع شده در انزوای کتاب‌خانه‌های "سیستم سازمان" به توده‌ها ادعایی ندارد" (۴) چنان که مشاهده کنیم در سنت چپ جانبداری خاصی از شکل‌های مختلف مبارزه وجود ندارد و از این رو مهم نیست که تاکتیک‌های مبارزه از چه سنتی آمده است بل که مهم این است که در شرایط کنونی آیا می‌تواند در خدمت به میدان آمدن مردم، در خدمت پیش‌روی آنها قرار گیرد یا نه. به علاوه نافرمانی مدنی از یک ذهن فرهمند و ژوپیتری تراوش نشده بلکه از دل جریان واقعی خود مبارزه مردم بعد از دو خرداد شکل گرفته است. بیهوده نیست که از چپ‌ترین تا راست‌ترین جریان سیاسی به‌گونه‌ای دارند موضع خود را در قبال آن روشن می‌کنند. نکته دیگری که باید در اتخاذ تاکتیک در نظر گرفت توازن قوای عینی حریفان در حال نبرد است. معنای این حرف قبل از هر چیز بررسی میزان نیروی دو طرف صحنه درگیری است. در بررسی توازن قوا باید عینیت این نیروها مد نظر باشد تا آرزوها و اعتقادات فلسفی ما. کسی که در اتخاذ تاکتیک بدون ارزیابی عینی از اوضاع سیاسی، از اهداف و از استراتژی خود حرکت می‌کند قبل از هر چیز مسیر دستیابی به آنها را در نظر نمی‌گیرد. تردیدی نیست که هر تاکتیکی باید در خدمت استراتژی و اهداف مبارزه باشد و گرنه بهترین تاکتیک روی زمین بدر موزه می‌خورد. اما باید بیاد داشته باشیم تاکتیک عین استراتژی نیست و لحظه‌ای است که تحقق آن را تدارک می‌بیند. بنا بر این در اتخاذ تاکتیک باید شرایط مشخصی را که مختصات آن در بالا آمده است راهنمای خود قرار داد.

نافرمانی مدنی تاکتیکی غربی یا جهان شمول است؟

یکی از انتقاداتی که به تاکتیک نافرمانی مدنی ایراد شده این است که: "این شیوه مبارزه در جوامع غربی کارایی دارد" و الگوبرداری از آن در شرایط ایران نادرست است. مثلاً آقای جلالی‌پور می‌گوید: "به عنوان نمونه یکی از ابعاد متفاوت جنبش دوم خرداد و در مقایسه با جنبش‌های جدید اجتماعی در غرب این بوده که این جنبش با کاربرد خشونت برای رسیدن به مطالبات‌اش، به طور مطلق مخالف بوده است. راهبرد این جنبش برای پی‌گیری مطالبات "ایستادگی شهروندی و صبر مدنی" بوده است. در صورتی که یکی از ابعاد مشترک جنبش‌های جدید غربی کاربرد راهبرد "نافرمانی مدنی" (به معنای اعمال حق اعتراض از طرق غیرقانونی) است. بخشی از منتقدان جنبش دوم خرداد، از همین زاویه از جنبش دوم خرداد انتقاد کرده‌اند و می‌گویند چرا این جنبش تاکنون در استفاده از این راهبرد ناتوان بوده است. در صورتی که آنها از این موضوع غافل‌اند که راهبرد نافرمانی مدنی در غرب در حالی پی‌گیری می‌شود که در آن جوامع دموکراسی‌های پارلمانی و

سازوکارهای دفاع از حقوق شهروندی نهادینه شده است و جنبش‌های موجود غربی قصد دارند هم‌این ساز و کار دموکراسی واقعاً موجود را منطع‌تر و بازتر کنند. (۵)

در پاسخ به این انتقاد باید گفت این حرف آقای جلالی‌پور به لحاظ تجربی غلط است. تاکتیک نافرمانی مدنی فقط در کشورهای غربی به کار گرفته نشده، بل که در آسیا مثلاً در هندوستان، ایران... در آفریقای جنوبی و اروپای شرقی نیز از این تاکتیک استفاده شده است، یعنی در مکان‌های مختلف و حتی در زمان‌های گوناگون از این شیوه مبارزه استفاده شده است. درون‌مایه اصلی انتقاد آقای جلالی‌پور، اما این مطلب نیست او در جای دیگر جوهر انتقاد خود را شفاف‌تر بیان کرده است. او می‌گوید "راه کارهای نافرمانی مدنی و مقاومت مدنی، راه کارهای جنبش‌های اجتماعی (در یکی دو سه دهه اخیر) در کشورهای غربی است. در آن جا "حقوق شهروندی تضمین" شده است لذا اگر کسی نافرمانی مدنی بکند به او "برانداز" نمی‌گویند و زندانش نمی‌کنند." (۶)

معنای مخالفت آقای جلالی‌پور این است که به کارگیری این تاکتیک با انگ "برانداز" در ایران مواجه می‌شود و مالیات دارد که آن هم زندان است. چنان‌که می‌بینیم مخالفت آقای جلالی‌پور با تاکتیک نافرمانی مدنی از جنس این نیست که این شیوه مبارزه با ظرفیت مردم انطباق ندارد، بل که این است که طرح آن باعث می‌شود که آدم به زندان برود. از این رو مخالفت آقای جلالی‌پور با تاکتیک نافرمانی مدنی به خاطر عدم کارایی آن نیست بل که به خاطر نحوه برخورد حاکمیت با آن است. اما آنچه باعث می‌شود که در ایران تاکتیک نافرمانی مدنی طرح شود، شرایط مشابه مبارزه است نه توصیه شکل خاصی از نافرمانی مدنی. آنچه آقای جلالی‌پور با آن مخالف است نه مدنی بودن این تاکتیک بل که با نافرمانی آن از حاکمیت است. این درون‌مایه‌ای است که مخالفت جلالی‌پور را با این تاکتیک نشان می‌دهد و گر نه آقای جلالی‌پور از "ایستادگی مدنی" و نظایر آن صحبت به میان می‌آورد. نظر آقای جلالی‌پور در جمع‌بندی از تجربه نافرمانی مدنی در غرب نیز نادرست است. اتفاقاً تحقق "حقوق شهروندی" و نهادینه شدن دموکراسی پارلمانی بر اثر مبارزات توده‌های مردم شکل گرفت که یکی از شیوه‌های مبارزه آن‌ها هم این نافرمانی مدنی بوده است. نمونه آن را می‌خواهید، به تجربه مبارزات مارتین لوتر کینگ در آمریکا مراجعه کنید. کپی همین انتقاد به نافرمانی مدنی را می‌توانیم نزد فرخ نگهدار پیدا کنیم. آقای نگهدار در مقاله‌ای به نام "بحث پیرامون نافرمانی مدنی و نیاز امروز جنبش اصلاح‌طلبانه" می‌نویسد: "در طول تاریخ نافرمانی مدنی در غرب متوجه شکستن رأی نمایندگان اکثریت و در شرق متوجه استقرار حاکمیت نمایندگان اکثریت بوده است و نیاز ایران امروز شکستن اراده اکثریت نیست، استقرار آن است... کاربرد "نافرمانی مدنی" برای بیان شکل مقاومت همگانی، در وضع فعلی یا معلول درک استبدادی از مفهوم قانون است و یا محصول کپی‌برداری و استفاده سرسری مفاهیم مصطلح در غرب است، و یا اساساً در خدمت مشی‌های غیراصلاح‌طلبانه پیش کشیده شده است. هدف و ماهیت مقاومت مردمی در شرق قبل از همه، تأسیس حکومت قانون و به تبعیت آوردن حکام فراقانون و واداشتن آنان به اطاعت از رأی اکثریت بوده است. هدف و ماهیت نافرمانی مدنی در غرب جبران کاستی‌های حکومت قانون و دموکراسی از طبق تخلف از قانون بوده است." (۷)

مخالفت آقای نگهدار با تاکتیک نافرمانی مدنی حامل بدفهمی‌های آشکاری است. ایشان منطق عمومی اتخاذ تاکتیک نافرمانی مدنی را نادیده می‌گیرند و بر ویژگی‌های خاصی که در غرب وجود داشته متمرکز می‌شود. آقای نگهدار می‌گوید تاکتیک نافرمانی مدنی "در غرب متوجه شکستن رأی نمایندگان اکثریت است"، در حالی که در کشورهای نظیر ما "هدف مقاومت تأسیس حکومت قانون است". البته او بعداً به کاستی‌های حکومت قانون و دموکراسی از طریق تخلف از قانون اشاره می‌کند که خود این امر نشانه ضد و نقیض‌گویی آشکار ایشان است. به علاوه این ایده که آنچه برای غرب صادق است، برای ایران صادق نیست اگر ناظر بر این امر باشد که عین تاکتیک مشخص آن‌ها را نباید به کار گرفت نکته درستی در این حرف وجود دارد. شاید عین یک تاکتیک مشخص و یک شکل خاص نافرمانی مدنی مسأله مورد مشخص ما نباشد. اما مگر نافرمانی مدنی یعنی یک شیوه خاص نافرمانی؟ این تر را آقای نگهدار از اولیانوفسکی آموخته است؟ یا از کتاب‌های جدید علوم سیاسی بورژوازی فراگرفته است؟ به علاوه آن چه برای غرب صادق است چرا برای ایران صادق

نیست؟ این ادعایی است که تازه مدعی باید آن را ثابت کند نه این که دل‌بخوایی و به طور افواهی فقط آن را طرح کند. اما مشکل آقای نگهدار نه الگوبرداری و نه مرزبندی با درک استبدادی از قانون است، بل که یکی از مشکلات او دریافت نادرست و بدفهمی آشکار از مقوله دولت است. ایشان فرق بین کابینه و دولت را نمی‌فهمند و دچار کوربینی در مساله قدرت سیاسی هستند. آقای نگهدار در اوایل انقلاب قدرت سیاسی را نه از آن دستگاه روحانیت بل که در دست لیبرال‌ها می‌دیدند. بعد از ۲ خرداد نیز تز مشعشع تازه‌ای کشف کرده‌اند که قدرت نه در نهادهای سرکوب بل که در قوای انتخابی در جمهوری اسلامی نهفته است. بهزاد نبوی خیلی از آقای نگهدار بیش‌تر می‌فهمد که یک‌بار گفته بود ما ۷۰٪ نهادهای انتخابی را در دست داریم، اما ۳۰٪ قدرت را و جناح محافظه‌کار ۷۰٪ قدرت را در کف دارد. به علاوه مشکل آقای نگهدار نه صرفاً خود تاکتیک نافرمانی بل که هدفی است که این تاکتیک در خدمت آن قرار دارد. آن‌جا که می‌گوید این تاکتیک می‌تواند در خدمت مشی‌های غیراصلاح‌طلبانه قرار گیرد دارد هم‌این حقیقت را بیان می‌کند. برخورد ایشان با مسأله تاکتیک نشانگر این است که گرایش و تمایل سیاسی خود را به جای تحلیل مشخص بعد از دوخرداد و نیازهای این مرحله از مبارزه می‌گذارند. او چون از مشی اصلاح‌طلبانه دفاع می‌کند پس با تاکتیکی که این مشی را مورد مخاطره قرار دهد به مخالفت بر می‌خیزد. بحث با آقای نگهدار بر سر نافرمانی مدنی بی‌فایده است هر نوع بحث با او قبل از هر چیز باید بر سر استراتژی و هدف مبارزه با رژیم اسلامی متمرکز شود آنگاه به بحث تاکتیکی با او پرداخت. بحث اصلی با آقای نگهدار این است شما خواهان تغییر رژیم هستید یا خواهان تغییر در رژیم؟ شما خواهان سرنگونی رژیم هستید یا خواهان اصلاح رژیم؟ البته مواضع آقای نگهدار تا حدود زیادی به جو سیاسی نیز بستگی دارد اکنون که بحث نافرمانی مدنی تا حدودی به گفتمان عمومی تبدیل شده است او نیز از این تاکتیک صحبت می‌کند او در آخرین نوشته خود تحت عنوان "جمع‌بندی ۷۰ چشم‌انداز ۸۰" می‌نویسد: (۸) مردم با به کارگیری اشکالی از نافرمانی مدنی، مثل حجاب، کوبیدن رهبر و امثال وی، یا در شادی کردن‌ها و غیره، علیه احکام و قوانین ارتجاعی قدرت حق‌طلبی یافتند. آیا آقای نگهدار فراموش کرده است که طرفداران نافرمانی مدنی را به خاطر این که در غرب این تاکتیک در خدمت "جبران کاستی‌های حکومت قانون و دموکراسی از طبق تخلف از قانون بوده است" مورد نقد قرار داده بود؟ آیا در شرق "حکام فراقانون و واداشتن آنان به اطاعت از رأی اکثریت" وجود خارجی ندارند که از طریق نافرمانی مدنی بتوان به "کوبیدن رهبر" پرداخت؟

نافرمانی مدنی تاکتیک اصلی یا حاشیه‌ای؟

یکی دیگر از انتقاداتی که به تاکتیک نافرمانی مدنی ایراد کرده‌اند این است که این روش مبارزه می‌تواند به کار گرفته شود اما نباید به عنوان یک تاکتیک اصلی تلقی شود و دامنه‌اش سراسری و گسترده گردد. مثلاً آقای جوشنی در مقاله‌ای می‌گوید: "کسانی آن را (نافرمانی مدنی) عملاً به مثابه یک استراتژی سیاسی می‌دانند. آن را گسترده، سراسری و همه‌شمول می‌انگارند و می‌خواهند آن را به یک نافرمانی سراسری اجتماعی فرا رویانند و از درون آن یک شورش اجتماعی و آن‌گاه یک انقلاب بیرون کشیده و رژیم را به زعم خویش از این طریق به سرنگونی بکشانند." (۹) آقای جوشنی بعد از مرزبندی با طرفداران سراسری کردن تاکتیک نافرمانی مدنی، ویژه‌گی باور خود را چنین بیان می‌کند: "در شرایط جامعه، علی‌رغم حضور و عمل کرد عنادگران و مخالفان و متمردان آرا مردم در حاکمیت که قوانین مصوبه نمایندگان مردم توسط آن‌ها بی‌بها انگاشته و پای‌مال می‌گردد، درست آن است که بهره‌گیری مناسب از نافرمانی و مقاومت مدنی به معنای واقعی آن، با هدف عقب نشانیدن مخالفین مردم و مقابله با خودسری‌های آنان که در بسیاری اوقات در پوشش قانون انجام می‌گیرد، محفوظ انگاشته شود. در این صورت می‌توان پروژه این یا آن عمل نافرمانی مناسب را هوشیارانه با لحاظ کردن شرایط و اوضاع و احوال اجتماعی کشور و اقتصادی آن و رعایت شیوه مسالمت، بر بستر و زمینه روند عمومی و تعیین‌کننده فعالیت‌ها قانونی و تثبیت قانونیت و "عدم خدشه" به این روند عمومی، به مرحله اجرا گذاشت." این برخورد به تاکتیک نافرمانی مدنی را نمی‌توان جدی گرفت چرا که دغدغه اصلی آن نه کاربرد این روش مبارزه در شرایط فعلی جامعه بل که "محفوظ انگاشتن" آن است. پذیرش ضمنی این تاکتیک نزد آقای جوشنی هم نشانه درایت سیاسی ایشان در برخورد با

نافرمانی مدنی نیست بل که به خاطر عقیم کردن آن است. ایشان نافرمانی مدنی را به خاطر "تثبیت قانونیت" و "عدم خدشه" به آن می‌فهمند و این درست بن‌بستی است که نافرمانی مدنی قرار است آن را پشت سر بگذارد و راه پیش‌روی جنبش مردم را باز کند. واقعیت این است این آقای جوشنی و گرایشی که او از آن دفاع می‌کند نیست که ابتکار طرح این شیوه مبارزه را در دست دارند بلکه این اصلاح ناپذیری رژیم اسلامی است که ورشکستگان سیاسی را به درس انداخته که از نافرمانی مدنی البته به طور ضمنی حرف به میان آورند. به کسی که برای "تثبیت قانونیت" یعنی قانون اساسی رژیم اسلامی مبارزه می‌کند جز ورشکسته سیاسی چه می‌توان گفت؟ بیچاره جوشنی نمی‌داند که حتی برای "تثبیت قانونیت" و "عدم خدشه" به آن در جمهوری اسلامی باید مبارزه کرد، باید قدرقدرتی رژیم اسلامی را مهار کرد، باید اختیارات نیمه خدایی ولی فقیه را درهم شکست.

آیا مدنی بودن مبارزه در تقابل با نافرمانی آن قرار دارد؟

یکی از انتقادهایی که به تاکتیک نافرمانی مدنی ایراد شده این مطلب است که نافرمانی تا آنجا قابل توصیه است که مدنی بودن مبارزه را تحت هیچ شرایطی تحت‌الشعاع قرار ندهد به عبارت دیگر مدنی بودن مبارزه یک اصل ایدئولوژیک است و نافرمانی باید تابعی باشد از اصل مدنی بودن مبارزه. تردیدی نیست که تاکتیک نافرمانی مدنی بر روی روش غیرخسونت‌آمیز مبارزه تکیه دارد و مسالمت‌آمیز بودن روش مبارزه تا حدود بسیاری می‌تواند سرکوب حریف را خنثی کند. به علاوه مبارزه مسالمت‌آمیز طرفداران بیش‌تری پیدا می‌کند تا مبارزه قهرآمیز. مردم دوست ندارند که هست و نیست خود را در میدان مبارزه در طبق اخلاص بگذارند. آن‌ها اگر به مبارزه مسلحانه یا قهرآمیز روی می‌آورند آخرین انتخابی است که در محدوده امکانات‌شان قرار می‌گیرد. کسی که می‌تواند از راه‌های قانونی مبارزه استفاده کند اما به طور مصنوعی راه‌های فراقانونی را تبلیغ می‌کند تبهکار است، اما کسی که، شرایط سیاسی مبارزه فراقانونی را در دستور کار خود گذاشته اما از آن استنکاف می‌ورزد نیز تبهکار است. (۱۰) ویژگی نافرمانی مدنی اما فقط مبارزه مدنی نیست بل که نافرمانی هم هست. مخصوصاً در تقابل با رژیمی که از قانون به نحو زورگویانه‌ای استفاده می‌کند و اساساً دولت مافوق قانون است. از این رو مدنی بودن مبارزه را نباید در تقابل با نافرمانی آن قرار داد. این امری خطرناک است و به دوام و بقای رژیم اسلامی یاری می‌رساند. کسانی که جنبه نافرمانی را تحت‌الشعاع جنبه مدنی آن قرار می‌دهند اساساً نمی‌خواهند ساختارهای نظام سیاسی حاکم تغییر کند. آن‌ها در بهترین حالت خواهان تغییر این یا آن سیاست رژیم هستند نه تغییر خود رژیم. از همین رو است که از مدنی بودن مبارزه فضیلت می‌سازند. مدنی بودن مبارزه البته به خودی خود دارای ارزش است. اما اگر ارزش‌مند بودن مبارزه مدنی را شما بیش از حد معینی تعمیم دهید و از محدوده کارایی آن خارج کنید به بقای سرکوب کمک کرده‌اید و موانع مبارزه مدنی را نادیده گرفته‌اید. برخورد ایدئولوژیک به مبارزه مدنی بدون زوال ساختارهای سرکوب اگر نگوئیم یک ایده ارتجاعی است، دست‌کم از ساده‌لوحی مدعی آن خبر می‌دهد. از همین رو لازم است که بر جنبه نافرمانی بودن این تاکتیک تکیه کنیم، چرا که با رژیمی اسلامی یعنی یک رژیم اصلاح‌ناپذیر روبرو هستیم.

نافرمانی مدنی نه در خدمت انقلاب بل که در خدمت اصلاحات

برخورد دیگری که با تاکتیک نافرمانی مدنی صورت گرفته از جانب اصلاح‌طلبان رادیکال بوده است آن‌ها معتقدند آرامش فعال توجیهی است ایدئولوژیک برای شانه خالی کردن از زیر بار مسئولیت، بی‌عملی، فقدان برنامه و نداشتن شجاعت مدنی. بنابراین اصلاح‌طلبان باید بدانند نافرمانی مدنی با خسونت از زمین تا آسمان فاصله دارد. اما آن‌ها ضمن پذیرش تاکتیک نافرمانی مدنی با ایده اصلاح‌ناپذیر بودن نظام مخالفاند و این تاکتیک را نه برای انقلاب بل که برای اصلاح نظام می‌خواهند. چرا که انقلاب اقدامی پر هزینه و کم‌فایده است. (۶۱) در پاسخ به این انتقاد آقای گنجی و اصلاح‌طلبان رادیکال باید گفت وقتی تاکتیک نافرمانی مدنی توسط آقای گنجی و گرایشی که او از آن دفاع می‌کند مورد پذیرش قرار می‌گیرد نمی‌توان به طور مصنوعی با او مرزبندی کرد. پذیرش این تاکتیک توسط گرایش‌های دیگر تصادفاً نشان می‌دهد که این روش مبارزه برخاسته از نیازهای این مرحله از جنبش است و ریشه در ارزیابی درست و دقیقی از

اوضاع سیاسی کشور دارد. اما صرف پذیرش این تاکتیک یا نفی آن هنوز درباره ماهیت نیرویی که آن را تبلیغ یا نفی می‌کند چیزی را روشن نمی‌سازد. این تاکتیک یک روش مبارزه است و هر روش مبارزه در خدمت هدفی قرار دارد. باید بینیم هر جریان سیاسی این روش مبارزه را در خدمت چه هدفی به کار می‌گیرد. گرایش اصلاح‌طلبان رادیکال این روش مبارزه را در خدمت نهادی کردن اصلاحات در چارچوب نظام می‌خواهند. مثلاً آقای گنجی می‌گوید: "اصلاح‌ناپذیر خواندن نظام جمهوری اسلامی مدعایی است که مصادیق زیادی آن را ابطال می‌کند." یا در جای دیگر می‌گوید "اندیشه انقلابی فاقد پایگاه اجتماعی است و جز چند گروه کوچک خارج‌نشین، کسی به دنبال انقلاب خشونت‌بار نیست."

تاکتیک نافرمانی مدنی از نقطه نظر من شیوه مبارزه‌ای است که به سهم خود تدارک می‌بیند که مردم بتوانند خود را متشکل کنند و پایه‌های رژیم را هر چه بیشتر فرسوده و زمینه‌های سرنگونی آن را فراهم سازند. تاکتیک نافرمانی مدنی اما از نقطه نظر اصلاح‌طلبان رادیکال نشان‌گر این است که رژیم با شیوه‌های متعارف و قانونی اصلاح نمی‌شود و باید اندکی بر ساختارهای سیاسی فشار وارد کرد که تا اصلاحات را بپذیرد. آن‌ها می‌خواهند رژیم را اصلاح کنند که بنا به تمام قرائن، موجودی اصلاح‌ناپذیر است. روشن‌ترین دلیل همین زندانی بودن آقای گنجی و امثالهم است که به صرف این که شروع کردند از رژیم انتقاد نمایند سرنوشت‌شان با کرامت‌الکاتبین افتاد.

نکته دیگری که باید به آن اشاره کنیم این مطلب است که انقلابات لزوماً به استبداد منجر نمی‌شوند بل که تا حدودی اقتدار دستگاه‌های سرکوب استبداد را می‌شکنند. نگاهی به تجربه انقلابات نشان می‌دهد که سازمان‌دهی دموکراتیک جامعه خود نتیجه انقلابات بوده نه برعکس. در هیچ کشور دموکراتیکی تاکنون انقلاب صورت نگرفته و همه انقلابات در جوامع استبدادی اتفاق افتاده است. بنابراین علت را نباید با معلول عوضی گرفت و به تئوری‌پردازی‌های نابه‌جا پرداخت. به علاوه بر خلاف ادعای آقای گنجی که به تاسی از پوپر خواهان اصلاحات تدریجی است در هیچ کجای دنیا تغییرات ساختاری یک نظام "گام به گام" به شیوه اصلاح‌طلبانه و رفرمیستی صورت نگرفته است. این حرف نباید به این معنا فهمیده شود که من مخالف رفرم و تغییرات جزئی هستم، بل که حرف من این است که تغییرات ساختاری تنها در بستر انقلابات قابل تحقق است نه از طریق رفرمیستی. بخشی از استدلال بالا برای سلطنت‌طلبان نیز صدق می‌کند. آن‌ها نیز مثل اصلاح‌طلبان رادیکال از تاکتیک نافرمانی مدنی دفاع می‌کنند. آن‌ها اما بر خلاف اصلاح‌طلبان رادیکال نه برای اصلاح رژیم بل که برای احیای مجدد سلطنت در ایران از این تاکتیک دفاع می‌کنند و آن را در خدمت این هدف می‌دانند. موضع من اما روشن است من با این ارزیابی که در جمهوری اسلامی ظرفیت اصلاح‌پذیری وجود دارد مخالفم و هم با احیای سلطنت نیز مخالفم و از مبارزه برای آزادی و دموکراسی در ایران دفاع می‌کنم و ارزش تاکتیک نافرمانی مدنی نیز این است که تا حدودی به این هدف خدمت می‌کند.

آیا نافرمانی مدنی یک تاکتیک رفرمیستی است؟

یکی دیگر از انتقاداتی که به نافرمانی مدنی ایراد شده این است که این روش مبارزه رفرمیستی است و باید از نافرمانی قهرآمیز مدنی صحبت به میان آورد. جمهوری اسلامی به شیوه‌ای مدنی سرنگون نمی‌شود و بنابر این باید از نافرمانی قهرآمیز به عنوان تاکتیک محوری یاد کرد. انتقاد از موضع چپ روانه به تاکتیک نافرمانی مدنی بیانگر این است که حاملان این نظر آرزوی خود را به جای ظرفیت‌ها و توانایی‌های هم‌اکنون موجود مردم قرار می‌دهند. به علاوه طرف‌داران این نظر در شیوه مسلحانه مبارزه یک نوع سحر و جادو مشاهده می‌کنند که می‌تواند به طور فی‌نفسه و خودبه‌خودی منجر به رهایی مردم شود. در این نگاه عاملان به کارگیری این شیوه مبارزه مهم نیستند روش مبارزه‌شان مهم است. در این دیدگاه توانایی و ظرفیت هم‌اکنون موجود مردم مهم نیست عصای جادویی مبارزه مسلحانه مهم است. از این رو مبلغان چنین دیدگاهی ضروری نمی‌بینند که یک تحلیل مشخص از توان مردم در شرایط کنونی به دست دهند. این دیدگاه ظرفیت و توان و به عبارت درست‌تر آرزو و تمایلات و گرایش‌های خود را به جای مردم می‌گذارد و شیوه مبارزه را از این جا استنتاج می‌کند. اما تاکتیک مبارزه را صرفاً از خواست و آرزوی احزاب نمی‌توان نتیجه گرفت بل که درست بر عکس باید از توازن

قوای واقعی نه تنها مردم بل که از توانایی‌های دشمن نیز استنتاج کرد. گاهی اوقات در تشویق نیروها به مبارزه مسلحانه، این رژیم است که پیش قدم می شود در چنین موقعیتی که هنوز غالب مردم چنین آمادگی را از خود نشان نمی دهند دست زدن به مبارزه مسلحانه کار نادرست و خطرناکی است. گرامشی این نکته را چنین بیان میکند: "اگر انگلیسی‌ها متوجه می شدند که هندی‌ها سرگرم تدارک یک قیام بزرگ هستند تا برتری کنونی استراتژیک آن‌ها را (که عبارت است از قدرت مانور از طریق کنترل خطوط ارتباط داخلی و تمرکز قوا در نقاط خطرناک) درهم بشکنند و نیروهای انگلیسی را بدین ترتیب در یک صحنه بزرگ عملیاتی پراکنده سازند، بهترین کاری که برای نابودی آن می توانستند بکنند این بود که یک شورش پیش‌رس را در میان نیروهای جنگی هند دامن بزنند و از طریق شناسایی آن‌ها جنبش عمومی را سر ببرند." (۱۲) چنان‌که ملاحظه می کنیم در اتخاذ تاکتیک آن‌چه از اهمیت درجه اول برخوردار است در نظر گرفتن توازن قواست نه الزاماً رادیکال‌ترین شیوه مبارزه. گاهی اوقات رادیکال‌ترین شیوه مبارزه، بهترین و مؤثرترین شیوه مبارزه نیست. نمونه آشنای آن تحریک کردن مجاهدین توسط رژیم خمینی در سال ۶۰ است. این حرف نباید مایه سوء تفاهم شود که به طور اصولی با مبارزه مسلحانه مخالفم، بل که جوهر مطلب این است که در شرایط کنونی ظرفیت به کارگیری مبارزه مسلحانه در مقیاس توده‌ای در میان مردم فراهم نیست. ممکن است تحت شرایط دیگری پس از بن بست همه اشکال مبارزه غیرمسلحانه، مردم آمادگی پذیرش این تاکتیک را به دست آورند. در چنین شرایطی مبارزه مسلحانه باید در دستور کار همه مدافعان راه آزادی و دموکراسی قرار گیرد و مورد تبلیغ قرار گیرد. جوهر مساله این است: این مبارزه مسلحانه نیست که توده‌ای می شود، این مبارزه توده‌ای است که تحت شرایط خاصی مسلحانه می شود.

توسل به کانت به خاطر مخالفت با نافرمانی مدنی

یکی دیگر از نمونه‌های مخالفت - که تا حدی اعجاب‌انگیز است - توسل به فیلسوف آلمانی کانت در مخالفت با نافرمانی مدنی است. محسن حیدریان توده‌ای سابق و اصلاح طلب امروز در مقاله‌ای با عنوان "قانون‌گرایی و نافرمانی مدنی از منظر ایمانوئل کانت" تلاش کرده است به ریسمان کانت متوسل شود و با تاکتیک نافرمانی مدنی مخالفت ورزد. او می گوید: "دومین نکته مورد تأکید کانت در ادامه استدلال قبلی این است که حتی اگر در مواردی شهروندان برخی از قوانین را ناعادلانه و نادرست شمرند، برای تغییر آن‌ها نباید دست به نافرمانی بزنند و در برابر حکومت شورش کنند. بر اساس چنین استدلالی کانت حق کاربرد زور را در اعضاء حکومت می داند. کانت هم‌چنین بر عدم حقانیت کاربرد خشونت در برابر خشونت حکومت تأکید می ورزد و می گوید: "اگر حکومت قرارداد همگانی را نقض کند و دست به خودکامگی از راه خشونت‌آمیز زند، مظلومین مجاز به مقاومت خصومت‌آمیز در برابر او نیستند." او در توضیح نظر کانت می گوید: "به طور کلی استدلالات کانت بر این باور استوار است که حتی حکومت استبدادی بهتر از بی قانونی و هرج و مرج است که آن را "وضعیت خطرناک" می نامد. زیرا "طغیان خلق برای کسب حقوق از دست رفته خود، نادرست است، چرا که در نهایت وضعیت حاکمیت قانون را به حاکمیت بی قانونی تبدیل می کند و شرایطی ایجاد می کند که به طور کلی اصولاً امر حق، کارآمدی خود را از دست می دهد." به این ترتیب کانت هیچ جایی برای نافرمانی همگانی علیه حکومت باقی نمی گذارد و خطر سقوط جامعه به بی قانونی و وضعیتی را که "به مراتب بسیار وخیم‌تر از هر گونه سلطه حکومت خودکامه" است، بسیار جدی‌تر از گشایش آن به سوی افق‌های تازه‌تر می بیند. (۱۳)

در پاسخ به این سفسطه اولاً باید گفت استفاده از کانت برای ابطال تاکتیک نافرمانی مدنی استفاده از اتوریته یک فیلسوف است تا اتوریته و برتری یک استدلال. استفاده از اتوریته اندیش‌مندان می تواند توسط مدافعان تاکتیک نافرمانی مدنی هم صورت گیرد، تا این مرحله از بحث نه انکار کانت نه تأیید نافرمانی مدنی مثلاً توسط ثورو یا گاندی هنوز چیزی درباره درستی و نادرستی این شیوه مبارزه نمی گوید.

ثانیاً می‌توان از کانت نقل و قول آورد که علی‌رغم مخالفت‌اش با شورش و انقلاب در شرایط معینی از مقاومت و حتی با جنبه‌هایی از انقلاب فرانسه دفاع کرده است. مثلاً راجر اسکروتن در کتاب خود به نام "کانت" می‌گوید: "در نتیجه، شگفت‌آور نیست اگر کانت در ادامه، استدلال می‌کند که شورش و مقاومت علیه حکومتی که قوانین‌اش مشروع هستند، مطلقاً ممنوع است، اما این امر در مورد حکومتی که قوانین ظالمانه به تصویب می‌رساند، یا لاقلاً در برابر قوانین عادلانه مشخص مقاومت می‌ورزد مجاز است. این موضع، با این واقعیت که کانت در زمینه‌های معینی، از انقلاب فرانسه تمجید کرده است، سازگاری دارد. این نحوه استدلال هم‌چنین با عبارت دیگری تائید می‌شود که در آن کانت اشاره می‌کند مقاومت در برابر قانون‌گذاری نامشروع، که مستلزم خدشه‌دار شدن وظیفه کامل است، مجاز است: وقتی آدمیان به چیزی فرمان می‌دهند که به خودی خود پلید و شر است (مستقیماً با قانون اخلاقی در تعارض قرار دارد) ما جرئت نمی‌کنیم و نباید که آن را اطاعت کنیم." (۱۴)

ثالثاً زمینه بحث نافرمانی مدنی در ایران با بحث کانت تفاوت دارد. مخالفت با مقاومت مردم علیه حکومت نزد کانت به خاطر ترس اوست که شیرازه دولت از هم بپاشد و "وضعیت خطرناک" شکل بگیرد. به علاوه استدلال او ناظر بر دفاع از استبداد در برابر هرج و مرج و بی‌قانونی است، یعنی هشدار در برابر وضعیتی که از وضع موجود بدتر است. در حالی که تقابل مردم در ایران با بی‌قانونی خود حاکمیت است و مخالفت با فرمان‌روای مافوق قانون. آیا مخالفت کانت با مقاومت مردم در مقابل حاکمیت از این جنس است؟

رابعاً به فرض که کانت با مقاومت مردم در برابر حکومت مستبد مخالف باشد، این حرف اما به خودی خود دلیل به درستی گزاره کانت نیست. می‌توان علیه این تز کانت دلایل مخالف اقامه کرد و از متفکران زیادی استفاده کرد که درست عکس این می‌اندیشند. به طور نمونه می‌توان به بیانیه حقوق بشر استناد کرد که نه تنها رادیکال نیست بل که با گروه خونی امثال آقای حیدریان تا حد معینی هم جور در می‌آید. در این سند حق شورش مردم به عنوان واکنش در برابر استبداد پذیرفته شده است. در این سند آمده است "نظر به این که حمایت از حقوق بشر بر پایه نظامی مبتنی بر حق امری اساسی است تا بشر ناگزیر نشود، به عنوان آخرین علاج، در برابر جباریت و سرکوب [حاکم] به شورش و عصیان روی آورد." آقای حیدریان در این باره که بیانیه به عنوان آخرین راه دعوت به شورش می‌کند چه می‌گوید؟

منابع:

- ۱- گاندی و ریشه‌های فلسفی عدم خشونت- رامین جهان‌بیگلو - ص ۵۴
- ۲- همان جا ص ۶۸
- ۳- در جستجوی حقیقت- مهاتما گاندی - ترجمه خجسته‌کیا- ص ۱۷۴
- ۴- جنگ چریکی - لنین به نقل از مقاله نافرمانی مدنی راهی برای به میدان آمدن مردم - محمد رضا شالگونی راه کارگر شماره ۱۶۷ ص ۱۰
- ۵- بنیان - ۱۸ فروردین شماره ۳۳ - تبیین جنبش دوم خرداد - حمید رضا جلالی‌پور
- ۶- پاسخ‌های حمید رضا جلالی‌پور به سئوالات کاربران اینترنت
- ۷- برای مهار تمرد از رأی مردم - فرخ نگهدار - کار شماره ۲۷۷ - ص ۵
- ۸- جمع‌بندی ۷۰ چشم‌انداز ۸۰ - فرخ نگهدار - کار شماره ۳۸۱ - ص ۶
- ۹- نافرمانی مدنی - رضا جوشنی - سایت ایران امروز
- ۱۰- من این عبارت را از چه‌گوارا که او نیز از مارتی ین نقل کرده وام گرفته‌ام. عین عبارت با اندکی تغییر چنین است: "آن کس که آتش جنگ را در کشوری که می‌توان در آن از جنگ اجتناب کرد برمی‌افروزد تبهکار است و همین طور آن کسی که جنگ اجتناب‌ناپذیری را در یک کشور علم نمی‌کند نیز تبهکار است." مارکسیسم چه‌گوارا - میشل لووی - فرشیده‌آبادری - نشر بیدار
- ۱۱- اصلاح‌گری معمارانه - اکبر گنجی - صفحات ۲۳۲ - ۲۴۷
- ۱۲- به نقل از نقد سلاح - رژه دبره ص ۱۰۸
- ۱۳- محسن حیدریان - قانون‌گرایی و نافرمانی مدنی از منظر ایمانوئل کانت - سایت ایران امروز
- ۱۴- کانت - راجر اسکروتن - علی بابا - ص ۱۹۷